

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

اکبر تک دهقان

انتشار سوم: ۴ بهمن [دلو] ۱۳۸۸ - ۲۴ ژانویه ۲۰۱۰ *

انقلاب بهمن؛ نضج یابی، اوج گیری و شکست آن!

انقلاب بهمن، بزرگترین تحول سیاسی، پس از آغاز توسعه سرمایه داری در ایران، محسوب میگردد. این انقلاب، طی چندین مرحله نضج گرفته، به مرحله شکوفایی و اوج قدرت خود رسیده، در نبود یک نیروی رهبری کننده دموکراتیک- انقلابی و متکی بر حمایت اکثریت مردم، در مصاف با درنده خویی غیر قابل تصور رژیم اسلامی، درهم شکست.

۱- مقطع کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲، که به شکست جنبشهای کارگری- دموکراتیک سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ منجر گردید، در عین حال اولین روزهای پیدایش جوانه های انقلاب بهمن را رقم میزند. این مرحله تا اواسط دهه ۴۰ شمسی ادامه یافته، شکل گیری بخش پیشرو نسل جوان، گسترش و تحکیم نسبی موقعیت طبقه کارگر صنعتی جدید، تسلط کامل شیوه تولید سرمایه داری، و سلطه سیاسی، اقتصادی و نظامی- امنیتی امپریالیسم آمریکا را، شامل میگردد. نسل پیشرو انقلابی که در این دوره، شروع به نشو و نما کرده، در عرصه کشمکشهای سیاسی و اجتماعی ظاهر گشت، بر ضرورت سرنوشتی رژیم سلطنتی، استقرار نظامی جمهوری و مبتنی بر آزادی و عدالت، برچیدن سلطه سرمایه امپریالیستی، و تحقق حق مردم در تعیین سرنوشت خویش (استقلال) دست یافته، آن را هدف سیاسی فوری خود، قرار میدهد.

۲- دوره اواسط دهه ۴۰ شمسی تا آماده سازی عملیات سیاهکل، سالهای کسب اولین تجارب مبارزه سازمانیافته به قصد ایجاد یک تشکیلات پیشبرنده مبارزه مسلحانه، و دوره آغازین رویایی متشکل نسل انقلابی جدید، با پلیس امنیتی رژیم شاه را در بر میگیرد. در انتهای این دوره، آمادگی سیاسی- تشکیلاتی- نظامی و وحدت پیشروترین نیروها، برای آغاز مبارزه مسلحانه، تأمین گردید. عملیات نظامی سیاهکل در شامگاه ۱۹ بهمن سال ۱۳۴۹، نتیجه همه تلاشهای این نسل پیشتاز، از فردای کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ تا این لحظه، و نقطه عطفی در چرخش سیاسی جامعه، به سوی همه گیر شدن انقلاب بهمن است.

۳- دهه ۴۰ شمسی نه فقط دوران به بار نشستن نقد انقلابی نسل جوان از حزب توده و جبهه ملی در تئوری و پراتیک اجتماعی، و کسب استقلال سیاسی آن از جریانات سیاسی تسلیم طلب گذشته بود، بلکه در همان حال، مقطع

پیدایش یک جنبش فاشیستی اسلامی، در مخالفت با رفرمهای دولتی دهه ۴۰ شمسی هم بود. رفرمهای رژیم سلطنتی که زیر فشار علنی دولت آمریکا- و عمدتاً با هدف پیشگیری از وقوع جنبشهای دهقانی در جهان پس از انقلابات چین و کوبا صورت می‌گرفت- بسیار دیر و ماهیتی به شدت محافظه کارانه، فرصت طلبانه و کارکردی ناقص داشتند. این سیاست تحت عنوان "انقلاب سفید"، موجب تقسیم- محدود و نه کامل- اراضی بعضی از مالکان بزرگ، به رسمیت شناسی حق انتخاب کردن و انتخاب شدن برای زنان، گسترش نسبی سواد آموزی، خدمات بهداشتی و کشاورزی در روستاها گردید. در چهارچوب همین رفرمها نیز، خصوصی سازی بخش بزرگی از مؤسسات دولتی، با هدف واگذاری آنها به عناصر وابسته به رژیم، تحت عنوان "پشتوانه اصلاحات ارضی" قرار داشت. رفرمهای نامبرده اما، نه فقط در شرایط یک دیکتاتوری پلیسی، بلکه به ویژه تشدید هر چه بیشتر سلطه ساواک بر آزادیخواهان، و سلب بیرحمانه ناچیزترین حقوق و آزادیهای دموکراتیک انجام گرفتند. *۱

دستگاه مذهب اسلامی و دلالتان بازار تهران، به مثابه دو نیروی اپوزیسیون ارتجاعی رژیم پهلوی، به شدت علیه رفرمهای نیم بند دولتی، دست به مقابله زده، بخشهایی از مردم را هم، هرچند با انگیزه های بعضاً کاملاً متفاوت از روحانیت، به خدمت خود در آوردند. این دو جریان، که طی تمام تاریخ اسلام در ایران، پیکره سیاسی واحدی را تشکیل داده بودند، در نقاطی دلایل مشترک و در نقاطی نیز هر یک دلایل خاصی علیه رفرمهای فوق داشتند. *۲

اکثریت نیرویی که در انقلاب مشروطیت تحت رهبری شیخ فضل الله نوری، سپس مدرس و دیگران، همراه با مالکان، تجار بزرگ و دربار قاجار، علیه این انقلاب ایستادند، در دهه ۴۰ شمسی نیز، در شرایط شکست جنبشهای ملی و چپ در سال ۱۳۳۲، به یکدیگر رسیدند. رفرمهای دهه ۴۰ شمسی، دستگاه مذهب شیعه، بازاریان، ملاکین، بخشی از کسبه خیابانی، و جناحهای ضد زن و سنتی جامعه را، در شرایط عدم وجود یک فضای سیاسی دموکراتیک، به یکدیگر نزدیک ساخت. از این طریق، قسمت قابل توجهی از نیروی جنبش اسلامی، در مسیر تشکل، و استقلال یابی از جنبش ملی قرار گرفته، شرایط را برای تسویه حساب خونین با هر سطحی از ترقیخواهی مناسب دیدند. این جریان ارتجاعی، تحت رهبری خمینی در مقابله با حداقلی از حقوق اجتماعی و فردی و نه سیاسی، برای زنان و دهقانان، قد علم کرد. دسته بندی در حال قدرتگیری فوق اما هنوز، از عناصر مستعد تشکل و نمایندگان فکری مذهبی - سیاسی جوان خود، یعنی جناحی از خرده بورژوازی شهری- که در هر انقلابی بسیار متحرک است- برخوردار نبود؛ نیرویی مؤثر در تأسیس و تثبیت حکومت اسلامی، که بعدها، تحت تأثیر انشعاب خونین سازمان مجاهدین خلق در سال ۱۳۵۴، سربلند کرد.

جریان رادیکال خرده بورژوازی مذهبی در سالهای فوق- و نزدیک به سازمان مجاهدین - به جناحی از جنبش ملی- اسلامی (نهضت آزادی) تعلق داشت. سازمان مجاهدین خلق که از کمکهای مالی و تبلیغی دستگاه رسمی مذهبی برخوردار بود، از سال ۱۳۵۰ به بعد، به مبارزه مسلحانه علیه رژیم سلطنتی روی آورد. تحولات درونی فاجعه بار آن در سال ۱۳۵۴ و قتل دو نفر از مسئولین مذهبی توسط عناصر جناح غیرمذهبی جدید، منجر به بروز انشعابی خونین در این سازمان گردید. این انشعاب تحمیل شده از سوی جناح غیرمذهبی، به پیدایش یک نیروی فاشیستی و ضدکمونیست افراطی در میان خرده بورژوازی سنتی و در جامعه، میدان رشد هر چه بیشتری بخشید. جدایی مورد اشاره به سرعت و به ویژه در میان لایه های مذهبی جامعه، تأثیرات ضد مجاهدین و ضد کمونیستی وسیعی بر جای گذاشت. رژیم پهلوی نیز فرصت را مغتنم شمرده، از فضای پیش آمده برای تشدید جنگ صلیبی علیه کمونیستها استفاده کرده، در اشکال مختلف، به حمایت از گروههای افراطی روحانیون و بازاریان(تحت عنوان "هیأت های مؤتلفه": لاجوردی، عسکراولادی و ...) دست زد. جریان ایدئولوژیک، سرکوبگر و کینه توز، یعنی "سازمان

مجاهدین انقلاب اسلامی" بعدی، در هیأت گروه‌های اولیه تشکیل دهنده آن از اواسط دهه ۵۰ شمسی تا پس از استقرار حکومت اسلامی، بر زمینه حوادث بالا شکل گرفت.

نقش رهبری غیرمذهبی شده سازمان مجاهدین، یعنی تقی شهرام، بهرام آرام و دیگران در این تحول- که در اساس به طبیعت تجزیه درونی خرده بورژوازی سنتی، در نتیجه توسعه سرمایه داری تعلق داشت- کاملاً زیانبار بود. نه فقط فروپاشی سازمان سیاسی خرده بورژوازی مذهبی، بلکه بدتر از آن، چسباندن بخشهای مختلف جنبش ارتجاع اسلامی به یکدیگر و کمک به تبدیل آن به یک نیروی انتقام جو، ضد مجاهد و ضد کمونیست افراطی نیز، حاصل این انشعاب مرگبار بود. سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، بازوی فاشیستی رژیم اسلامی از آغاز، نیروی اصلی دستگاه اطلاعات، شکنجه و بازجویی، تعقیب و دستگیری مبارزین، امکانات ادامه جنگ ارتجاعی ۸ ساله، به ویژه تأسیس و تحکیم سپاه پاسداران را به وجود آورد. تلاطمات درونی سازمان مجاهدین از این طریق، در سقوط جامعه ایران به ورطه جهنم اسلامی، نقشی غیرقابل انکار ایفاء کرد.

به این ترتیب، جامعه اواسط دهه ۵۰ شمسی ایران، در کنار مبارزه مرگ و زندگی سازمان چریکهای فدایی خلق علیه رژیم پهلوی، به صحنه صف آرایی یک نیروی فاشیستی مذهبی هم برای جایگزینی رژیم پهلوی تبدیل شد. نیرویی که هدف اصلی خود را نابودی جنبشهای کمونیستی- کارگری و انتقام کشی از مخالفین دهه های گذشته خود، به ویژه زنان، آزادیخواهان، غیرمسلمانان و غیر شیعیان، قرار داده بود.

۴- در جبهه نیروهای ارتجاعی، نه فقط رژیم سلطنتی، دستگاه مذهب و بازاریان، بلکه همچنین قدرتهای امپریالیستی نیز، با رشد تحولات انقلابی، به جزئی از نقش آفرینان مستقیم حوادث کشور مبدل شدند. امپریالیسم آمریکا، در کنار آن: انگلستان، آلمان و فرانسه، بیشترین حمایت را از رژیم پهلوی به عمل آورده، در شرایط ظهور جنبشهای انقلابی، به فراست ایجاد یک آلترناتیو ارتجاعی، ضد شوروی، ضد کمونیست و تضمین کننده حفظ منافع آتی خود در ایران و خاورمیانه افتادند.

جلسه اضطراری رؤسای جمهور و نخست وزیران کشورهای غربی مسلط بر سیاست، اقتصاد و ارتش در ایران، در روز ۱۶ دی سال ۱۳۵۷- هفته اول ژانویه سال ۱۹۷۹ در جزیره گوادولوپ*۳، و حمایت از انتقال تدریجی قدرت به جریان اسلامی، نقشی ستراتیژیک در سرنوشت سیاسی جامعه ایفاء کرد. طبق توافقات قدرتهای امپریالیستی، میبایستی در چهارچوب سیاست سلطه گرانه آنها، مبنی بر کشیدن یک "کمر بند سبز" اسلامی به دور مرزهای اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، از استقرار یک رژیم مذهبی در ایران حمایت میگردد.*۴

۵- پس از عملیات سیاهکل، علیرغم شکست نظامی گروه چریکی، جامعه ایران وارد مرحله عملی شروع یک جنبش انقلابی و به مصاف طلبیدن علنی دیکتاتوری سلطنتی، توسط آگاهترین بخش توده های مردم گشته، به این معنا، انقلاب بهمن در شکل مبارزه نیروی پیش آهنگ آن، آغاز گردید. رادیکالیسم و از خود گذشتگی چریکهای فدایی خلق، به سرعت فضای اعتراض و انتقاد علیه رژیم پهلوی را گسترش داده، قدرتی رژیم ساواک را در انظار توده های مردم بی اعتبار میسازد. اقشار وسیعی هر چه بیشتر به تعرض انقلابی روی آورده، مبارزه علیه رژیم سلطنتی، طی فقط ۷ سال پس از سیاهکل، به آغاز اعتلاء مبارزات توده ای ارتقاء می یابد. این دوره که از اوائل سال ۱۳۵۶ آغاز میگردد، دوره شروع اعتلاء مبارزاتی است، که در تکامل بعدی خود در سال ۱۳۵۷، به شرایط اعتلاء انقلابی فرا می روید.

با ورود توده کارگران به صحنه مبارزات سیاسی، به ویژه اعتصابات سیاسی کارگران نفت از اواسط پاییز سال ۱۳۵۷، شرایط سیاسی جامعه در وضعیت انقلابی و غیرقابل بازگشت قرار گرفت. با وقوع قیام مسلحانه، که از

سوی سازمان چریکهای فدایی خلق در روز ۲۱ بهمن از مقابل دانشگاه، و بخش پیشرو پرسنل انقلابی (همافران) در تهران آغاز شد، به سرعت همه پایتخت و شهرهای دیگر کشور، در وضعیت قیام توده ای قرار گرفت. طی روزهای ۲۱ و ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، علی رغم مخالفت صریح خمینی، بازاریان، جبهه ملی، نهضت آزادی و ملی-مذهبی ها؛ همه پادگانها، مراکز پلیس و ساواک، زندانها، و کلیه مراکز دولتی به تصرف قیام کنندگان درآمد. به اینترتیب انقلاب بهمن، که نسلی شجاع آن را آگاهانه و با هدف سرنگونی رژیم پهلوی از سیاهل آغاز کرد، به اولین هدف فوری خود، یعنی سرنگونی رژیم سلطنتی دست یافت.

۶- انقلاب بهمن، علی رغم به عرصه کشاندن طبقه کارگر از اوائل سال ۱۳۵۷، اما به وحدت پیشروترین نیروها، یعنی جنبش کارگری و سازمان چریکهای فدایی خلق ایران، منجر نگردید. دوران تثبیت سازمان فدایی، به مثابه مؤثرترین حزب انقلابی، با ضربات مهلک ساواک به تشکیلات توأم گشته، از آزاد شدن نیرو، ایجاد و تقویت سازمانهای توده ای به کمک آن، ممانعت به عمل آورد. سازمان فدایی بدون طیف گسترده ای از سازمانهای توده ای نزدیک به جنبش انقلابی و در عرصه های گوناگون، قادر به جذب نیرو و گسترش تشکیلات در ابعاد وسیع نبوده، در خود و اجبار حفظ تشکیلات از تعرض پلیس فرورفته، به این دلیل، از امکانات دخالت سازمانیافته در مبارزات مردم، محروم میشد. هرچند، سطح قابل توجهی از سمپاتی در میان توده کارگران، و تمایل به کار مشترک در میان طیف وسیعی از کارگران پیشرو نسبت به سازمان شکل گرفت، اما این به ایجاد ارتباط ارگانیک میان کارگران پیشرو و سازمان فدایی و از این طریق، پیدایش اتحادی محکم حول یک برنامه سیاسی واحد، فرا نروید. دلیل آن نه فقط ضربات سنگین پلیسی به سازمان، بلکه در عین حال، تسلط جریان فرصت طلب و توده ای "اکثریت"، در سازمان فدایی بعد از قیام ۲۲ بهمن بود.

۷- ضربات پلیسی پی در پی دستگاه سرکوب رژیم پهلوی به تشکیلات سازمان، از فروردین سال ۱۳۵۴ آغاز گردید. در این تاریخ، رفیق بیژن جزنی، تئوریسین، از بنیانگذاران اصلی، و گرایش فکری مسلط در سازمان، به همراه ۶ رفیق دیگر از کادرهای بنیانگذار، نظیر حسن ضیاء ظریفی، محمد چوپانزاده، عباس سورکی و دیگران، در اقدامی جنایتکارانه از سوی رژیم پهلوی، در زندان اوین به قتل رسیدند. تهاجمات پلیسی شدید بعدی دیگر، از زمستان سال ۱۳۵۴ فرا رسیده، در اردیبهشت سال ۱۳۵۵ اوج گرفتند. مرکزیت سازمان برای شناخت علل ضربات تقریباً هر روزه و چاره جویی پیرامون آن، در روز ۸ تیر سال ۱۳۵۵ در تهران گرد آمد، که به دنبال آن، محل برگزاری این جلسه از زمین و هوا، مورد حمله گسترده پلیس قرار گرفت. یورش نابود کننده ساواک در روز ۸ تیر سال ۱۳۵۵، که به کشته شدن ۱۱ نفر از کادرهای مسؤول تشکیلات و این یعنی: همه اعضاء رهبری سازمان، قبل از همه، رهبر سازمان حمید اشرف منجر گردید، برای جنبش دموکراتیک- انقلابی، به سختی و تنها تحت شرایطی استثنایی، قابل جبران بود. لطمات مهلک ناشی از ضربات پلیسی فوق، که طی یکسال به جانباختن همه پایه گذاران و دهها تن از کادرهای اولیه سازمان انجامید، سازمان چریکهای فدایی خلق ایران را به طور کامل فلج ساخته، سرنوشت توسعه انقلاب بهمن و امکان تأمین رهبری انقلابی و هدفمند بر آن را، در بوته ای از ابهام فرو برد.

۸- تضعیف آشکار سازمان فدایی- حقیقت تلخی، که جامعه به آن آگاه شد- موجب تقویت گرایشهای سازشکارانه و ضدانقلابی در تشکیلات گردید. مدت کوتاهی پس از ضربه ۸ تیر سال ۱۳۵۵، گروهی از اعضاء، به اصطلاح خود با "نقد مشی چریکی"، در واقع با پذیرش مواضع ضدانقلابی حزب توده، از سازمان جدا شده، به این جریان پیوستند؛ جناح دیگری از همین گرایش نیز- دارودسته نگهدار، طاهری پور، فتاحپور و دیگران- از سالها قبل در

زندان رژیم سلطنتی، به مشی سیاسی حزب توده- حتی جریان خمینی- نزدیک شده بودند. در شرایط غیبت بیژن جزنی و همراهان او، این گروه به جریان مسلط بر شرایط زندان، مبدل گشت.

از اواخر سال ۱۳۵۶، با پیوستن این گروه از زندانیان سیاسی آزاد شده به سازمان و تسلط بر ارگان رهبری، به تدریج این گرایش ضدانقلابی و بیگانه با اهداف سازمان، بر تشکیلات غلبه یافته، نه فقط شرایط ضروری در سطح رهبری، برای جبران ضربات بزرگ سالهای ۱۳۵۴ و ۱۳۵۵ شکل نگرفت، بلکه عملاً هرگونه امکانی برای غلبه بر کاستیهای موجود در پراتیک سازمان، ناشی از دوره فعالیت عمدتاً نظامی در گذشته نیز، از میان رفت. حقایق بعدی بدون هیچ تردیدی اثبات کرد، که جناح "اکثریت"، در زندان رژیم سلطنتی، به طور کامل خط و مشی سیاسی حزب توده را پذیرفته، ورود مجدد آنها به سازمان، تنها اقدامی توطئه گرانه برای کشاندن تشکیلات به دنبال حزب توده، کسب امتیازاتی شخصی و گروهی از این طریق، و ختم مبارزه انقلابی در جامعه بود.

آنها از طریق فروپاشی سازمان، سهمیم شدن در دستگاه دولتی رژیم اسلامی را، هدف خود قرار داده بودند. جانبداری این گروه از اتحاد شوروی نیز حقیقتاً نه به موضوع سوسیالیسم، بلکه به اهمیت روابط اقتصادی رژیم اسلامی با اتحاد شوروی، برای تضمین موقعیت بخش دولتی در رقابت با بخش خصوصی، به این وسیله، بهبود امکانات جذب عناصر این گروه در نهادهای دولتی جدید، مربوط میگردید؛ از آنجا که درگیری با پلیس سیاسی، به ویژه سالهای طولانی زندان، موجب عدم کسب تواناییهای شغلی، و فقدان عادت به رقابت در محیط کار بخش خصوصی گشته، آنها را برای دستیابی به موقعیت های شغلی دارای امکان اعمال قدرت، به دستگاه دولتی نزدیک میساخت. این دگردیسی ارتجاعی همچنین، با دیدگاه حزب توده که اساساً اقتصاد دولتی را بخش سوسیالیستی اقتصاد سرمایه داری ارزیابی میکرد، تلاقی کرده، از توجیه تئوریک کافی نیز برخوردار میگشت. چنین شرایط عینی در همان حال، با تغییر کاراکتر شخصی آنها در زندان به افرادی محافظه کار، عملاً "بریده"، بی اراده، غیر مبارز، دروغگو، چاپلوس، فرصت طلب و باندباز تکمیل میشد.

رد سیاست گذشته سازمان از سوی این گروه، نه صرفاً رد مبارزه مسلحانه، بلکه اساساً رد هرگونه مبارزه ای بود، که امکانات ترقی شغلی در بازار سرمایه داری، در سطح وابستگان به حزب توده را، از آنها سلب میکرد. برای این گروه فرصت طلب محض، ادغام سازمان فدایی در حزب توده، باید هر چه زودتر همین "عقب ماندگی" فردی- اجتماعی آنها از عناصر این حزب در خارج از زندان را، جبران میکرد. تسلط وابستگان این گرایش ضدانقلابی، به شدت ناصداق و توطئه گر بر تشکیلات، تبعات منفی ناشی از ضربات پلیسی ساواک را چندین برابر ساخته، سازمان فدایی و امکانات آن برای تأمین یک رهبری انقلابی بر جنبش دموکراتیک را، به کمترین سطح ممکن تقلیل داد. *

۹- از فردای قیام ۲۲ بهمن سال ۱۳۵۷، از یکطرف سومین مرحله پیشروی انقلاب بهمن آغاز گردید؛ از سوی دیگر این انقلاب، بیشترین خصومت هارترین جناح سرمایه داری ایران، یعنی سرمایه داران بزرگ مالی- تجاری را، علیه خود برانگیخت.

انقلاب بهمن در سومین دوره حیات خود که تا روز ۳۰ خرداد سال ۱۳۶۰ ادامه یافت، دارای کیفیت و وظایف بازهم سنگین تری، در مقایسه با دوره گذشته بود. در این دوره نقش تبهکارانه دستگاه مذهب اسلام، ائتلاف بورژوازی تجاری(دلالان و وارد کنندگان کالا، به ویژه بازار سبزه میدان تهران)، و خرده بورژوازی با سندهای فاشیستی (مجاهدین انقلاب اسلامی، شبه روشنفکران دینی)، با جناحهای میانی و راست بورژوازی متوسط نیز (جبهه ملی، نهضت آزادی، ملی- مذهبی ها، حزب توده، "اکثریتی ها")، هر چه بیشتر عریان میگردد. این ائتلاف

جنایتکارانه، علی رغم حذف شدن تدریجی برخی از نیروهای بالا از حاکمیت، در مقابل تلاش پیشروان کارگری و روشنفکری برای ایجاد سدی در مقابل حملات روزمره نیروهای سرکوب رژیم در سراسر کشور، دست به تهاجمی همه جانبه علیه مردم میزدند. طبقه سرمایه دار ایران که با قیام مسلحانه ۲۲ بهمن و ظهور شوراهای کارگری، بر خود لرزیده بود، عاقبت با یورش وسیع به کمونیستها، کارگران پیشرو، مجاهدین، زنان، آزادیخواهان، جنبشهای منطقه‌ئی و دانشجویان، به قلع و قمع کامل انقلاب بهمن روی آورد.

۱۰- مقطع کشتار رهبران شوراهای ترکمن صحرا و درهم شکستن قدرت شورایی در این منطقه (بهمن ۱۳۵۸)، تهاجم به دانشگاهها (اردیبهشت ۱۳۵۹)، انشعاب در سازمان چریکهای فدایی خلق ایران و پیوستن "اکثریتی ها" به رژیم (خرداد ۱۳۵۹) و آغاز جنگ ارتجاعی (شهریور ۱۳۵۹)، یک دوره زمانی ۷ ماهه را در بر میگیرد. در نتیجه تحولات این دوره، توازن قوای سیاسی در جامعه، به طور ستراتیژیک به نفع طبقات حاکمه تغییر کرد. همین دوره، سرنوشت انقلاب بهمن را رقم زده، از این پس دیگر، ثمرات سیاسی مبارزات طولانی مردم ایران، در سراسیمه سقوط قرار میگیرد.

از طریق یورش فاشیستی و روی آوری رژیم اسلامی به تروریسم عربیان، از روز ۳۰ خرداد سال ۱۳۶۰، علی رغم مقاومت بیسابقه کمونیستها، مجاهدین و سایر آزادیخواهان، دوران شکست قطعی جنبش دموکراتیک- انقلابی آغاز میشود. طی ۹ ماه کشتار بی وقفه هزاران نفر از فعالین سیاسی از توده های مردم تا نیروهای متشکل، نابودی کامل شوراهای کارگری، تشکلهای دموکراتیک و سازمانهای سیاسی، انقلاب بهمن در انتهای سال ۱۳۶۰ شکست میخورد. از سال ۱۳۶۰ به بعد، اعدام زندانیان سیاسی به یک روال روزمره در کشور تبدیل میشود. عاقبت با توسل رژیم اسلامی به قتل عام هزاران نفر از زندانیان جان بدربرده از ترور سالهای گذشته در تابستان سال ۱۳۶۷، آخرین سنگر بر جای مانده از این انقلاب بزرگ نیز فرو میریزد.

۱۱- انقلاب بهمن (۱۳۶۰- ۱۳۴۹) علیرغم پایان تلخ آن، به اعلام بسیاری، در کنار انقلاب اکتبر و انقلابات چین و ویتنام، یکی از بزرگترین انقلابات توده ای در قرن بیستم، محسوب میگردد.

توضیحات

*- انتشار اول: ۳۰ خرداد ۱۳۸۵

انتشار دوم: ۲۸ بهمن ۱۳۸۵- ۱۲ فوریه ۲۰۰۷

مطلبی که در بالا مطالعه نمودید، در اولین انتشار آن، در وبلاگ جمهوری شورایی (امروزه: آرشیووبلاگ http://j-shoraii.blogspot.com/2007/02/blog-post_17.htm)، سپس انتشار دوم، درج شده است. مطلب کنونی، جمعبندی همه نکات، برداشتها و تصورات نگارنده، پیرامون موضوع پیدایش و فروپاشی انقلاب بهمن، تا مقطع فعلی است. در اینجا انتشار سوم این مطلب، به ویژه در شرایط پرتلاطم قدرت دیگری یک انقلاب رادیکال- دموکراتیک، با بازبینی و تصحیح نسبتاً کامل آن ارائه میگردد. امید که مورد مطالعه و توجه شما قرار گرفته، در صورت علاقمندی، از طریق نشانی زیر، نظر خود را برای نگارنده ارسال نمایید.

www.j-shoraie.blogspot.com pouyane50@yahoo.de

*۱- رفرمهای رژیم شاه در دهه ۴۰ شمسی، در سطح جامعه از سوی بخشهای دموکراتیک جدی تلقی نشده، مورد پشتیبانی مؤثر قرار نگرفتند. بخش روشن جامعه بر این امر آگاه بود، که رفرمهای نیم بند فوق، هدفی جز تحکیم سلطه دیکتاتوری شاه را در پیش ندارد. حکومتی که اکثریت قاطع جامعه، آن را رژیمی سرکوبگر، سرنگون کننده دولت محمد مصدق، ضد ملی و سرسپرده امپریالیسم شناخته، هر اقدام آن را با سوء ظن تعبیر کرده، حاضر به اعتماد کردن به آن نبودند؛ علی رغم اینکه، حق رأی برای زنان و برخی تغییرات جدید در روستاها، طبیعتاً باید واکنشی مثبت از سوی جمعیت شهری را به دنبال می آورد. در حالیکه در جامعه ای که رأی مردان در آن هیچ ارزشی نداشت، جز پرکردن صندوقهای نمایشی؛ تأیید حق رأی برای زنان نیز، عملاً به همان سرنوشت حق رأی مردان دچار میشد. هر چند به لحاظ حقوقی، صاحب حق رأی شدن زنان، البته که یک گام به پیش بود. لازم به تأکید است، در دوره قدرتگیری دولت جمهوری شورایی سوسیالیستی ایران ("جمهوری گیلان"، ۱۲۹۹، رشت)، و دولت دموکراتیک- انقلابی آذربایجان (پیشه وری، ۱۳۲۵-۱۳۲۴)، یعنی در دولتهای چپ انقلابی ایران، الغاء کامل فئودالیسم، برقراری آزادیهای دموکراتیک، و برابری حقوقی زنان و مردان به طور همه جانبه و توده ئی، آنهم پیش از ۴۲ سال و ۱۸ سال قبل از اصلاحات دولتی دهه ۴۰ انجام یافته بودند.

*۲- گسترش تولید کالایی در اطراف روستاها، باعث روی آوری توده فقیر- عمدتاً و به طریقی، خانه خراب شده از طریق رفرمهای دهه ۴۰- به کارخانجات گشته، تولید و توزیع خرد و سنتی، که بازار دلالتی سنتی، همواره نیروی مسلط بر و مشوق آن بود را نیز، دچار تغییرات ساختاری نمود. قطع دست بازاریان سنتی از اقتصادیات خرد، به عوارض جنبی رفرمهای دولتی تعلق داشت، که نقش صنایع و ساختارهای بزرگ را گسترش میداد؛ همان بخشی از اقتصاد، که بازار دلالتی اسلامی در آن حوزه، قادر به رقابت با تجار هزار فامیل سلطنتی و یا تجار غربی نبود.

انجام رفرمهای دهه ۴۰ که با سرکوب وحشیانه حقوق دموکراتیک مردم توأم بود، میتوانست به موقعیت و قدرت دستگاه مذهب- در جامعه ای که زن دیگر برده مرد در شکل سنتی آن نمی ماند- آسیب برساند. ورود سپاهیان دانش و بهداشت به شهرهای کوچک و روستاها، به موقعیت خان و ریش سفید و ملای ده صدمه زده، جامعه روستایی را سریعتر به حوزه مناسبات کالایی میکشانند. از سوی دیگر، با تقسیم زمین- در سطح ناکامل و ناپیگیر- برای قدرت ملاکان محدودیت ایجاد کرده، به این طریق هم، به تضعیف بخشی از دستگاه مذهب- که رژیم خود در جنگ صلیبی ضدکمونیستی به جناح دیگری از آن نیاز داشت- می انجامید.

*۳- جزیره گوادولوپ واقع در آمریکای مرکزی، یکی از جزائر دریای کارائیب و متعلق به فرانسه است. در مقاله ای در نشانی ذیل، به جمله زیر که مربوط به کنفرانس گوادولوپ بوده، و بر نقش نهضت آزادی در سازش جریان خمینی و قدرتهای امپریالیستی، با هدف مبارزه با کمونیستهای ایران صحه میگذارد، بر میخورید:

http://www.forum.jonbeshesabz.org/topic_4019

" یکی از دستگیرشدگان [روزهای اخیر] ابراهیم یزدی است. همان کسی که پیام آیت اله خمینی را تهیه کرد و توسط صادق قطب زاده برای سران جهان [در کنفرانس گوادولوپ] فرستاد. قطب زاده به اتهام کودتا اعدام شد،

دکتر یزدی سالخورده و بیمار هم زندانی است. اعضای حزبش نهضت آزادی هم زیر فشار اعلام می کنند فعالیت خود را متوقف کرده اند."

جمله زیر باز هم از ابراهیم یزدی، در منبع زیر، که از توطئه مشترک نهضت آزادی، جریان روحانیت اسلامی و قدرتهای امپریالیستی برای استقرار یک رژیم فاشیستی مذهبی در ایران پرده بر میدارد:

<http://iranvajahan.net/cgi-bin/news.pl?l=fa&y=1386&m=09&d=26&a=3>

«چیزی که آنها [نمایندگانی از طرف دولت آمریکا] می خواستند بدانند، نقطه نظرات رهبری انقلاب در مورد مسائل کلیدی از جمله روابط با غرب بود، که آن هم تبیین شد، که ما با غرب دعوا نداریم و استقلال خودمان را می خواهیم ، حاضریم نفت بفروشیم ... از آنجا که طبیعت انقلاب ایران، اسلامی و ضد کمونیستی بود، آنها نگرانی از این بابت نداشتند، بلکه می خواستند بدانند که آیا رژیمی که می آید، توانایی مقابله با کمونیسم را دارد یا نه؟»

*۴- از این رو بخواست آنها، تا روزهای نزدیک به قیام حتی، از آزادی زندانیان سیاسی انقلابی ممانعت شده، حتی المقدور در تأسیس دولت شاهپور بختیار نیز، وقت کشی شد. به این وسیله می بایستی، انتقال قدرت از طریق سازش میان جریان خمینی، لیبرالها و شاهپور بختیار در آخرین لحظات رخ داده، مراکز دولتی از طریق لغزشی ساده و بدون وقوع یک قیام مسلحانه، به جناح خمینی و لیبرالهای حامی او، تحویل داده میشد.

*۵- پس از سرنگونی رژیم پهلوی و از سال ۱۳۵۸، نه فقط حزب توده با شدت به تهاجم به سازمان پرداخته، آن را به دلیل مبارزه مسلحانه با رژیم سلطنتی، لعن و نفرین میکرد، بلکه رهبران عمدتاً غیرانقلابی بعضی از جریانات چپ محفلی نیز، به همین فعالیت مخرب روی آوردند. در صورتی که رژیم جدید با همه توان به سرکوب مبارزات مردم پرداخته بود، گروههایی نظیر سازمان پیکار، راه کارگر، اتحادیه کمونیستها، اتحاد مبارزان کمونیست(سهند)، توفان، حزب رنجبران، سازمان رزمندگان و نظایر آنها، تهاجم بیسابقه ای را علیه سازمان فدایی و در محتوا و شکل نظیر حزب توده، آغاز کردند. هدف جریانات فوق، تضعیف اعتماد به نفس انبوه هواداران جوان سازمان، ایجاد احساس گناه و پشیمانی در آنها، از این طریق جذب نیرو و آشکارا حتی، به انشعاب کشاندن سازمان بود. مبارزات مثلاً "ایدئولوژیک" این جریانات با سازمان و در نفی مبارزه ضدسلطنتی آن، به تقویت مداوم موضع باند فرخ نگهدار، جمشید طاهری پور، علی کشتگر و دیگران در درون سازمان انجامید. در این میان، بدبختانه، حتی سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران- کومه له نیز، علی رغم حضور در یک جنبش توده ئی، به لشگرکشی ضد فدایی پیوسته، بدون اعتناء به نیازهای سیاسی مردم کردستان، خصومت ورزی علیه فدایی و جبهه سازی علیه آن با هر محفل بی ریشه و بیگانه با مبارزات مردم را، به بخشی از ستراتیژی سیاسی روز خود ارتقاء داد.

سازمانهای مورد بحث خود در گذشته، نقشی بسیار ناچیز و یا هیچ نقشی در ایجاد شرایط سرنگونی رژیم سلطنتی، ایفاء نکردند. در حالیکه سازمان چریکهای فدایی خلق، بعد از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲، با فداکاری غیرقابل توصیف نسل پیشرو کشور، قادر شد، بار دیگر کمونیسم و جنبش چپ را در ایران، به یک نیروی اجتماعی بزرگ مبدل سازد. در همه شهرها و به ویژه میان مردم زحمتکش و روستایی، فدایی و صمد بهرنگی به بخشی از فرهنگ سیاسی و زندگی روزمره مردم پیوستند. چپ محفلی و رهبران بی اطلاع آنها، به جای استفاده مثبت از این شرایط فوق العاده استثنایی، و ایجاد سدی در برابر پیشرویهای رژیم ترور، هم و غم خود را صرف پراکندن ادعاهای پوچ و غیر مارکسیستی، علیه سازمان فدایی ساختند.

در مرکز به اصطلاح "نقد" این جریانات از سازمان، این ادعا قرار داشت: که سازمان فدایی نمی بایستی در دوره رژیم سلطنتی دست به مبارزه مسلحانه میزد؛ بلکه باید تشکیلات را منحل ساخته، اعضاء و کادرهای خود را- اکثراً مهندس و دانشجو، دیپلمه، کارمند و فعال فراری اتحادیه ای - "به درون کارخانجات" اعزام میکرد! آنها اما خود توضیح نمی دادند، چرا در تمام طول دهه ۴۰ و ۵۰ شمسی، کسانی از میان آنها، قادر به ایجاد یک تشکیلات مبارز و فعال نگشته، نیروی خود را "به درون کارخانجات" اعزام نکرده است؟ از این گذشته، اعلام آنها، مبنی بر اینکه کمونیستها باید به جای تأسیس تشکیلات مخفی سیاسی- نظامی در شرایط دیکتاتوری پلیسی، به "کار سیاسی- تشکیلاتی" یعنی فعالیت صنفی بی آزار برای رژیم روی آورده، اتحادیه و سندیکا ایجاد کنند نیز، ادعایی بیگانه با شرایط ایران، تحریف واقعیت و نشانه فلاکت سیاسی آنها بود. در ایران دوره فوق، کمترین تلاش کارگران برای تأسیس تشکیلات صنفی با شدت سرکوب شده، کلیه کارگران دخیل، اخراج و زندانی میشدند. این جریانات اما از آنجا که نه در ایران زندگی کرده، نه درکی از عمل مبارزاتی داشتند، تصورات ذهنی خود در این زمینه را، حتی پس از سرنگونی رژیم پهلوی، همچنان تحت عنوان "بحثهای تئوریک"، ترویج کرده، امروز هم ادامه میدهند. آنها قادر به درک این حقیقت نبودند، که چرا و چگونه باید مهندس و دکتر و دانشجو، در کارخانه، به عنوان کارگر ساده کار کنند؟ مگر آنها دارای عادات، روحیات، شخصیت فردی و الگوهای رفتاری یک کارگر ساده هستند؟ از دید این افراد، تحصیل کردگان، باید به آموختن رفتار کارگری- حالات و روحیات عوامانه!- حتی بعضاً لمپنانه دست بزنند، نظیر کارگران جلوه کرده(!؟) و کار سیاسی کنند! تصورات این محافل شبه چپ، شیفته نوشته جات ضد شوروی کارمندان محترم بورژوازی در غرب، و تقویت کنندگان ناخواسته توده ای ها و اکثریتی ها در نابودی چپ انقلابی، هرگز و تا به امروز حتی، از این سطح نازل فراتر نرفت که نرفت!

تجربه سی سال پراکندن ادعاهای غیرواقعی جریاناتی- که جز به مطرح شدن نمی اندیشند، که جز لوٹ کردن عنوان "کمونیسم" و "کارگر" و انشعابات بی انتها، بازده قابل توجه دیگری نداشتند- امروز در مقابل چشمان همگان است. اگر در چنین به اصطلاح "نظریاتی"، یک مولکول حقیقت وجود میداشت، نباید ۷۰ میلیون مردم ایران، ۳۱ سال برده حکومت ولی فقیه میگشتند. نباید صدها هزار شهروندان این کشور اعدام و قتل عام میشدند، نباید طی ۸ سال جنگ ویرانگرانه و راهزنیهای دائمی، این کشور به مرز ویرانی کامل گام میگذاشت. نباید در کشوری اینهمه ثروتمند، اکثریت مردم در فقر و بدبختی دست و پا میزدند. نباید دیکتاتوری تروریستی، ابتدایی ترین حقوق انسانها را از آنها سلب میکرد. نباید ۳۱ سال زنان این کشور، به سطح بردگان دوران بدویت اسلامی تنزل میکردند، و نباید سطح رشد یافتگی صنفی- سیاسی طبقه کارگر، آنهم بعد از سه دهه "کار سیاسی- تشکیلاتی" دهها جناح راه کارگر، حزب توده، اکثریت، کومه له، انواع احزاب کمونیست و کارگری و سوسیالیست، اینگونه می بود که امروز شاهدیم. اینکه نتایج به کار بستن این سیاست انحلال طلبانه و مخرب در کردستان چه بود، و چه سرنوشتی نصیب مبارزات شهروندان کرد ساخت، واقعیت تلخ و غم انگیزی است، که نیازی به توصیف ندارد.

وضعیت هولناک ۳۱ سال گذشته و امروز جامعه ایران، سندی گویا بر غیرصادقانه بودن همه ادعاهای جریانات چپ محفلی، علیه تئوری و پراتیک سازمان چریکهای فدایی خلق ایران است. آنها اما هنوز هم، همچنان به سینه خود مدال افتخار و حقانیت می چسبانند.